**راهی ديگر برای کشف حقيقت**

**ماجراى غدير خم و فاطمه** ك

**(طريق آخر لكشف الحقيقة باللغة الفارسية)**

**تأليف:**

**محمدباقر سجودي**

**تصحیح و مراجعه:**

**اسحاق دبيري**/



**إسحاق عبد الله العوضي، 1429ه‍**

فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر

سجودي، محمد باقر

طريق آخر لكشف الحقيقة. / محمد باقر سجودي؛ إسحاق عبدالله العوضي – الرياض ، 1429ه‍

14.8×21سم

ردمك: 6-1600-00-603-978

(النص باللغة الفارسية)

1- الشيعة- قصص أ. العوضي، إسحاق عبدالله (مترجم) ب.العنوان

ديوي:247.1 6280/ 1429

**شناسنامه كتاب**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **نام کتاب:** |  | **راهی ديگر برای کشف حقيقت**  **ماجراى غدير خم و فاطمه** ك |
| **تأليف:** |  | **محمدباقر سجودي** |
| **تصحیح و مراجعه:** |  | **اسحاق دبیری** / |
| **سال چاپ:** |  | **1392 ه‍ . ش / 1435 ه‍ . ق** |
| **نوبت چاپ:** |  | **سوم** |
| **سایت های مفید:** |  | [www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)  [www.islamhouse.com](http://www.islamhouse.com)  [www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)  [www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)  [www.islamtxt.net](http://www.islamtxt.net)  mowahedin logo1www.mowahedin.com |
|  |  |  |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc379290906)

[دانش جرم‌شناسي 5](#_Toc379290907)

[ماجرا چیست به روايت شیعه؟ 7](#_Toc379290908)

[ماجرا چيست؟ به روایت سنى! 8](#_Toc379290909)

[نقش الله جل جلاله در اين ماجرا 14](#_Toc379290910)

[نقش حضرت محمد ص در افسانه غدير خم 16](#_Toc379290911)

[آيا رسول الله اصلاً مصلحت‌گرا بودند؟ 20](#_Toc379290912)

[چرا انتقال به بدترين روش؟ 22](#_Toc379290913)

[چرا ندانم کاري؟ 23](#_Toc379290914)

[چه نيازي به مصلحت‌گرايي بود؟! 25](#_Toc379290915)

[سر مهم است يا کلاه؟ 26](#_Toc379290916)

[رفتار حضرت علي 27](#_Toc379290917)

[سوء پيشينه 30](#_Toc379290918)

[خلاصه 30](#_Toc379290919)

[ساحر مکه کي بود؟! 33](#_Toc379290920)

[مبادا منظور شيعه حضرت محمد ص باشد!؟ 35](#_Toc379290921)

[تحت نظر گرفتن مظنون در ادارات پليس 37](#_Toc379290922)

[انگيزه جرم 41](#_Toc379290923)

[چرا داستان‌هاي شيعه تا اين انداره از واقعيت بدور است! 43](#_Toc379290924)

[عملکرد و انگيزه طرفداران کودتا 45](#_Toc379290925)

[شيعه‌ها 49](#_Toc379290926)

[سني‌ها 52](#_Toc379290927)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

**الحمد لله وحده والسلام والصلاة على من لا نبي بعده.**

در آغاز کتاب دوست دارم به دو نکته اشاره کنم:

**اول:** باور به توهين کردن يا لعنت فرستادن ندارم. و مي‌دانم اين گونه اعمال راه به جايي نمي‌برند و انسان را به هدف نزديک نمي‌کنند.

اما بعضى جاها آدم ديگر مجبور مي‌شود پيروان يک عقيده باطل را نادان بنامد! خصوصاً وقتي‌که آنها مقدسات را لعن و نفرين مي‌کنند حد اقل حق داريم که ايشان را جاهل و نادان بدانيم.

**دوم:** همزمان با نوشتن اين کتاب کشف کردم که اگر پيروان حق به اندازه هواداران باطل کوشش کنند زبان باطل بسته مي‌شود و چون دليل ندارد به گوشه‌اي مي‌خزد و در ميدان اينهمه جولان نمي‌دهد!

ولي افسوس که پيروان حق به اندازه لازم سعي نمي‌کنند و رهروان باطل شب و روز در تلاشند.

دانش جرم‌شناسي

علم جرم شناسي به انکار يا ظاهرسازي متهمان توجه‌اي ندارد افسانه‌سرايي مجرمان ما يا مغرضها نمي‌تواند آگاهان به اين علم را از کشف حقيقت باز دارد.

مثلا در داستان يوسف؛ و زليخا مي‌بينيم:

زليخا مي‌خواهد يوسف را از راه بدر کند اما يوسف قبول نمي‌کند زليخا طرح جرمي ‌را مي‌ريزد، درها را مي‌بندد، و يوسف را وسوسه مي‌كند، يوسف همچنان انکار مي‌نمايد، زليخا مي‌خواهد او را مجبور کند، اما يوسف به طرف در مي‌دود، زليخا پشت سرش دويده دستش به پيراهن مي‌رسد و پيراهن يوسف پاره مي‌شود، در اين لحظه در باز شده و بين دو لنگه در، شوهر زليخا با همراهان ظاهر مي‌گردد. حالت آشفته زليخا و يوسف نشان از جرمي دارد!.

زليخا پيش دستي کرده و مي‌گويد: ﮋ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮊ. [يوسف: 25]. «سزاي کسيکه نسبت به زن تو اراده بدي داشته باشد چيست جز آنکه زنداني يا شکنجه شود!».

ببينيد زليخا چگونه دروغ مي‌گويد، او جرم يوسف را ثابت نمي‌کند آنرا امري واضح و روشن‌تر از آفتاب جلوه مي‌دهد او مرحله بعدي، يعني چگونکي سزاي جرم يوسف را مطرح مي‌سازد.

ظاهرا در مقابل اين زن مکار، يوسف بازنده است، همه چيز به نفع زليخاست.

او زن است و معمولاً در اين گونه حوادث زن مظلوم است و قاضي خود نيز در اين قضيه ذي‌نفع است، اگر زنش متهم شود آبروي او نيز مي‌ريزد. در مقابل، يوسف موقعيت اجتماعي ممتازي ندارد زبان چرب و نرمي ‌نيز ندارد، بسادگي مي‌گويد: ﮋﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠﮊ. «زليخا از من گناه مي‌خواست».

اما دخالت هوشمندانه يک همراه عزيز مصر که اتفاقاً از خويشاوندان زليخا بود صحنه را عوض کرد.

ﮋ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦﯧ ﯨ ﯩ ﯪﯫﮊ. [يوسف: 26-28]. «و در اين هنگام، شاهدى از خانواده آن زن شهادت داد كه: «اگر پيراهن او از پيش رو پاره شده، آن زن راست مى‏گويد، و او از دروغگويان است. و اگر پيراهنش از پشت پاره شده، آن زن دروغ مى‏گويد، و او از راستگويان است. هنگامى كه (عزيز مصر) ديد پيراهن او (يوسف) از پشت پاره شده، گفت: اين از مكر و حيله شما زنان است; كه مكر و حيله شما زنان، عظيم است».

بدون شک زليخا تا آخر هم گناه خود را نپذيرفت اما دليل‌تراشي و بهانه‌سازي او، شوهر را قانع نکرد او شايد گفته بود که يک لحظه يوسف در کشمكش، تصادفا پشت به من کرد و پيراهنش پاره شد و از اين حرفهاي بي دليل که گفتنش آسان است! اما شوهر با هوش‌تر از اينها بود که ديگر گول بخورد دليل جرم، خيلي قوي بود.

اين است فايده دانش جرم‌شناسي، هر چقدر هم يک طرف طرار و مکار و حيله‌گر باشد باز شاهد جرم رسوايش مي‌کند.

در اين کتاب با همين روش دعواي شيعه و سني مبني بر راست يا دروغ بودن غدير خم و جانشيني علي و شکسته شدن پهلوي فاطمه را به محک مي‌كشيم و بي‌اعتنا به جار و جنجال و دعوا و مکر طرفهاي دعوا به کمک علم جرم‌شناسي ثابت مي‌كنيم که حقيقت چيست و کي دروغ‌گوست. درست مثل پيراهن پاره يوسف که زبان چرب و نرم زليخا را از تاثير انداخت.

ماجرا چیست به روايت شیعه؟

اهل تشيع مي‌گويند: حضرت محمدص در آخرين سال عمر با برکت خويش به سفر حج رفتند و در بازگشت، کاروان عظيم همراه خود را در محلي بنام غدير خم متوقف کردند و سپس در جمع آنها اعلان فرمودند که الله علي را بعد از من رهبر شما تعيين فرموده‌اند و علي جانشين من است.

اهل تشيع مي‌گويند: پس از اين اعلان مردم به علي تبريک گفتند.

به روايت اهل تشيع 70 روز بعد از اين حادثه، حضرت محمدص دار فاني را وداع گفته و به جهان باقي شتافتند. و اصحاب او بلا فاصله حکم را تغيير دادند و علي را کنار زدند و ابوبکر را بر کرسي خلافت نشاندند، و به اين نيز بسنده نکردند و به خانه علي هجوم برده و در خانه را سوزانده و وارد خانه شدند و به گردن علي ريسمان انداختند و او را کشان کشان به مسجد بردند و در اين گيرو‌دار پهلوي فاطمه شکست و عمر يا غلام عمر فاطمه را که پشت در گير کرده بود با فشار دادن در له کرد تا آنجا که حضرت فاطمه سقط حمل نمود و جنين شيشماهه‌اش مرده به دنيا آمد!.

به روايت اهل تشيع عمر و يارانش همچنان علي را کشان کشان به داخل مسجد بردند و هر چي سعي کردند علي دست مشت کرده خود را باز نکرد و به همين اکتفا کردند که دست علي به دست ابوبکر بخورد و بيعت انجام گيرد!.

پس از اين واقعه به روايت شيعه حضرت علي 25 سال سکوت کرد تا مردم او را خليفه کردند.

حالا شيعه چي مي‌خواهد؟ شيعه مي‌گويد: لازمه ايمان است که ما حق را از آن حضرت علي بدانيم و ابوبکر و عمر را غاصب به شمار آوريم و از آنها متنفر باشيم!.

البته تمام خواست شيعه به اين خلاصه نمي‌شود. آنها مي‌گويند در پي آن، لازمه ايمان است که مسلمانان برداشت شيعه از اسلام را بپذيرند. عبادت و دعا، نماز و روزه، حج و جهاد، بر اساس فقه شيعي باشد. و از مردگان صالح حاجات خود را بخواهند و دور قبور آنها طواف کنند!.

حالا ببينيم طرف ديگر دعوا چه مي‌گويد؟

طرفداران عمر (سني‌ها) مي‌گويند: نه خير، اين داستان از پايه دروغ است. نه حضرت محمدص در غدير خم علي را جانشين خود کرده، نه کسي ايشان را مجبور به بيعت کرده، نه به خانه فاطمه حمله شده، نه پهلوي فاطمه شکسته است. همه اين حرفها دروغ، بلکه سه روغ است! و داستاني خياليست پايه و اساس و ريشه ندارد!.

ماجرا چيست؟ به روایت سنى!

در ماه‌های آخر عمر، رسول اللهص حضرت علی را با لشکری به یمن فرستاد تا کارهاا را از حضرت خالد تحویل بگیرد حضرت خالد دو ماه پیش‌تر رفته بود تا زکات جمع کند و امور را به نظم درآورد و سرکشان را به جایی بنشاند.

حضرت محمدص به حضرت علی گفتند به خالد بگو که برگردد و فرمودند: لشکر او مختار است که هر کس می‌خواهد برگردد، برگردد و هر کس می‌خواهد بماند می‌تواند بماند، و بعد با علی برگردد

حضرت علی رفت و کارها را از حضرت خالد تحویل گرفت و به اتمام رسانید و اراده برگشت کرد! در کاروان علی، مال زکات و شترها و مواشی مانع از حرکت سریع بود و موسم حج پیوسته نزدیک‌تر می‌شد و علی می‌دانست حضرت محمد امسال برای اولین بار به حج می‌روند! و بی‌تاب بود تا با ایشان همراه باشد!.

لشکر علی چون که کارمندان جمع‌آوری زکات بودند. و چون برای کارمندان نیز از مال زکات حقی است! از حضرت علی درخواست کردند که اجازه دهد شتران زکات را سوار شوند و بر آنها بار نهند. و همچنین درخواست کردند که از لباسها نیز به هر نفر یکی داده شود! حضرت علی فرمود نه تا آنوقت که به رسول الله برسیم. و ایشان می‌دانند و تقسیم مى‌كنند.

یاران علی گفتند چی می‌شود که شتران زکات را سوار شویم و شترهای ما خسته‌اند و از راه مانده، علی گفت نه! نه! رسول الله می‌داند و کارش.... صبر کنید تا مال به رسول الله برسد! و حرکت کند، شتران خسته علی را بی‌تاب‌تر کرد، آخر کار، یک نفر از گروه را امیر بقیه نمود و خود سبک بار و سبک بال به سوی مکه حرکت کرد تا به حضرت محمد رسید در حالیکه خودش در لباس احرام پوشیده بود.

اول همسرش فاطمه را دید تعجب کرد که لباس احرام نپوشیده گفت چرا؟ گفت پدرم گفته بعد از عمره لباس احرام را بکنم و منتظر موسم حج باشم و حالا 3 روز مانده تا حج.

داستان را کوتاه بگویم، علی با پیامبر حج کرد و لشکر علی هم به شهر نزدیک شد، رسول اللهص امر کرد ای علی برو با لشکرت بیا. علی رفت این را هم بگویم که وقتی علی برای لشکر، امیر تعیین کرد و از آنها جدا شد سربازان دوباره به امیر جدید گفتند که اجازه بده از شتران زکات استفاده کنیم و به عبایی از مال زکات به تک تک ما بده، او هم اجازه داد که بر شتران بیت المال سوار شوند، و هم به هر نفر یک عبای پیشمی از مال زکات داد.

علی که آمد دید قیافه‌ها تغيير کرده و دید که شترهای زکات هم به کار گرفته شده، خشمگین شد. امیر را گفت بیا بینیم چرا چنین کردی؟ گفت خواستم گروه وقتی بر مسلمانان وارد می‌شوند آراسته باشند، علی او را بشدت ملامت كرد و فرمود فوراً هرچی که دادی را پس بگیر و بعد عباها را از لشکر پس گرفت. این کار هم بر امیر گران آمد، هم بر همه افراد لشكر!.

امیر به حضرت علی گفت وقتی به رسول الله رسیدم خواهی دید که چگونه شکایت خواهم کرد، فردای ورود به شهر، امیری که علی تعین کرده بود صبح زود پیش رسول الله رفت. خودش می‌گوید: رسول الله با مهربانی مرا به حضور پذیرفت و خوش آمد گفت و حالم را پرسید وقت را مناسب دیدم گفتم یا رسول الله اگر بدانی در این سفر از دست علی چی کشیدیم از سختی بی‌جایی او، از خشونت او، و اگر بدانی چه همسفر بدی بود، گفتم و گفتم... ناگهان رسول اللهص به زانویم زد و فرمود بس یا ابن شهید! به الله قسم کاری که علی کرد درست بود..... و از حضرت علی تعریف کرد تا آنجا که با خود گفتم مادرت به عزایت بنشیند چه گفتی، و با خود عهد کردم که پس از آن دیگر از علی بغض نداشته باشم!.

اما این فقط امیر نبود که از علی کینه در دل داشت، تک تک اعضاء گروه از سخت‌گیری علی دلخور بوده و او را بدگویی می‌کردند و چون خبر روز بین مسلمانان ماجرای این گروه با مال زکات و رفتار علی بود، لذا حرفهای افراد گروه نقل و نبات مجالس شد و به سمع رسول اللهص رسید، فراموش نکنید که دختر پیامبر در این سفر همراه و انیس پدر بود!.

و زنان پیامبر نیز بودند، حتماً خبر به رسول الله از چند جهت رسید، و رسول الله را خوش نیامد که علی کار حق و ثواب کند مردم از او بدگوئی کنند!.

روز 18 ذیحجه بعد در راه باز گشت به مدینه در محلی بنام غدیرخم پیامبرص امر کرد تمام افراد کاروان یکجا جمع شوند! و سخنان مهمی فرمودند و مهمترین حرفی که در باره علی زدند در آن روز این بود: **«من کنت أنا مولاه فإنّ علي مولاه!»**.

هر کس که من مولای اویم، علی هم مولای اوست. مولا در عربی و در قرآن به چند معنی آمده، به معنی سید، و خواجه، و آقا، و به معنی دوست، و به معنی سرپرست، و به معنی کارساز آمده!.

شیعه اینجا فرصت را غنیمت شمرده و گفته منظور حضرت محمدص این بوده که علی جانشین و خلیفه من است. این حرف مردود است.

به چند دلیل!:

1- رسول اللهص این را نگفت مگر آنکه یک اعتراض را رد کند، و به لشكر علی بفهماند که بر ثواب نبوده‌اند، و این عکس العملی درباره عمل سربازان علی بود.

2- درباره چنین امری مهمی چرا باید رسول الله از جمله دو پهلو یا سه پهلو استفاده کنند و توضیح بیشتری ندهند! باید واضح می‌گفتند که علی خلیفه من است! و شرح مفصلى می‌دادند.

3- حاضران از حرف رسول اللهص اینرا نفهمیدند زیرا بعدا از بین انصار و مهاجرین بعد از مرگ رسول اللهص حتی یکنفر نیز غدیر را باید نیاورد و آن چيزی که امروز شیعه از حرف رسول اللهص می‌فهمند را هیچکس دیگر نفهمید!

4- اگر رسول اللهص می‌خواستند در حج چنین چیز مهمی را اعلان کند مناسب‌ترین مکان عرفه بود، در غدیر اهل مکه حضور نداشتند، و خیلی از افراد قبایل‌های عرب نیز نبودند.

5- اگر رسول الله می‌خواست علی را در مراسم حج جانشین معرفی کند او را در آخرین ماه‌های عمر به یمن نمی‌فرستاد تا کاری که خالد در شش ماه تکمیل نکرده بود را تکمیل کند! مثل امروز آنوقت‌ها که تلفن نبود، حتی پیدا کردن خالد می‌توانست 2 ماه طول بکشد، یا اگر حادثه‌ای رخ می‌داد شاید برگشت علی ماه‌ها به تعویق می‌افتاد، فراموش نکنید که یمن در آخرین سال حیات پیامبر یک استان آشوب زده بود! پس رسول الله مقدمه چینی برای اعلان جانشین علی نکردند و این بهترین دلیل ما است!.

6- بعد از غدیر تا لحظه وفات نیز رسول اللهص اعمالی که دال بر خلافت علی داشته باشد از خود نشان ندادند. کلیدهای فرماندهی را به دست او ندادند، و رقباء را دور نکردند!.

7- اگر قرار باشد یک حدیث را بگيریم و یک صحابی را جانشین پیامبر اعلان کنیم پس خلفای پیامبر زیاد بودند! مثلاً درباره ابوبکر فرمودند که در ترازوى قیامت اعمال نیک او از وزن اعمال تمام امت سنگین‌تر است! این حدیث می‌گوید ابوبکر از علی برتر است، یا در وقت مریضی فرمودند ابوبکر امام و پیش‌نماز باشد، این را هم می‌توان دلیل برتری ابوبکر بر علی بدانیم.

یا در باره عمر فرمودند اگر بعد از من نبی می‌آمد حتماً عمر می‌بود! یا فرمودند ابوبکر و عمر سید بزرگسالان در بهشت هستند.

(غیر از انبیاء!)

هر کدام از این دلایل به تنهایی برای رد ادعای شیعه کافی است، و ما 7 دلیل آوردیم. و غیر از اینها تمام کتاب پر است از دلایل بر ضد ادعای شیعه.

8- اگر واقعاً رسول الله می‌خواست علی را جانشین خود اعلان کند باید از روز اول چنین می‌کرد، مردمی که به رسالت رسول الله ایمان آوردند به خلافت علی هم ایمان مى‌آوردند، مثل کاری که موسی کرد، از روز اول هارون را جانشین خود و همدست و یار خود اعلان کرد، و بنی اسرئیل مخالفتی نکردند!.

در آخر، این نکته را بگویم که حضرت محمدص آمده بود تا مردم را تربیت کنند و از اول تا آخر علاوه بر جنگ با کفار به یاران خود نیز درس تربیت و امانت‌داری می‌دادند! یاران پیامبر یک روزه از کلاس اول به دانشگاه نرفتند، هر روز درس جدیدی مى‌آموختند، و خطبه روز غدیر درسی از این سلسله درسهاست که در آن رسول الله با اصحاب درباره نظم و امانت‌داری سخن گفتند. و در این کتاب ثابت کردیم که شیعه‌ها از این واقعه داستانی دروغین ساخته‌اند.

حالا آيا به کمک دانش جرم‌شناسي مي‌توانيم حقيقت را در يابيم؟ جواب اين است که بدون شک و ترديد بله.

به مدد علم جرم‌شناسي مي‌توان دريافت که سني راست مي‌گويد يا شيعه!

نخست بيايم طرفهاي موثر در اين داستان را مشخص کنيم:

**اول:** الله که حضرت علي را منصوب کرد.

**دوم:** حضرت محمدص که جانشيني حضرت علي اعلام کرد.

**سوم:** خود حضرت علي.

**چهارم:** دشمنان حضرت علي به گفته شيعه: (عمر و ابوبکر).

**پنجم:** عامه مردم يعني مهاجرين و انصار.

**ششم:** طرفداران علي يعني شيعه‌ها.

**هفتم:** طرفداران عمر يعني سني‌ها.

بعد بيایيم به رفتار هر کدام بدقت نطر کنيم. اين ما را به کشف حقيقت رهنمون مي‌كند.

نقش الله جل جلاله در اين ماجرا

اگر حکايت شيعه‌ها را قبول کنيم آنوقت حق داريم از نقش الله تعجب کنيم و مجبوريم اين سوال را مطرح کنيم که چرا رب العالمين در کلام خود، در قرآن، ذکر صريحي از اين مسئله مهم به ميان نياورده است. چرا از تقسيم ارث گرفته تا داستان اصحاب کهف، تا داستان تولد بچه حضرت زکريا، تا صدها موضوع ديگر موضوعي نيست که قرآن به آن نپرداخته باشد.

اما حرف به اين مهمي (جانشيني علي را) حرفي که به گفته شيعه در طول و عرض اسلام تاثير دارد را ناديده گرفت و هيچ سخن صريحي در اين باره نيست؟ چرا الله امامي ‌كه تا کنون 1200 سال است حکومت مي‌كند (مهدي) و قرار است به گفته شيعه تا قيام قيامت حکومت کند را قابل نديده که يادي از او کند و نام او را ولو در يک آيه ذکر کند! نام و اسم ذوالقرنين و قصه‌اش دو صفحه قرآن را پر کرده! چرا از علي ذکري نيست؟.

اين سوال را با دو طرف دعوا مطرح کنيم اين جوابها را مي‌شنويم.

سني مي‌گويد: نگفتيم، نگفتيم که اين داستان از اساس بي‌بنياد و دروغ است! اگر علي جانشين پيامبر مي‌بود حتماً در قرآن صريحاً ذکر مي‌شد!.

شيعه مي‌گويد: اين درست که نام علي در قرآن ذکر نشده اما به آن اشاره شده و با تاويل مي‌توان فهميد که حد اقل منظور 140 آيه از قرآن علي است! و براي اين صراحتا ذکر نشده که ترس از آن بوده که مخالفان قبول نکنند و اسلام از بين برود!.

سني مي‌گويد: چه حرفها!! در 100 آيه اشاره شده در يک آيه به صراحت نيامده؟! صراحت را که مردم قبول نکنند اشاره را چگونه قبول مي‌كنند!! چه حرفها!! ترس از کي بوده؟ چرا قرآن وقتي لات، عزي و منات را بد گفته از کسي نترسيده؟ چرا مشرکين و پدرانشان را وعده به جهنم داده از کسي نترسيده؟ چرا وقتي بر خلاف رواج مسلّم عربان، زن پسر خوانده محمدص را به عقد حضرت محمد در آورده از کسي نترسيده؟ چرا وقتي قبله را از بيت المقدس به کعبه تغيير داده، واهمه‌اي نداشته؟!.

چرا وقتي يهود و نصارا را باطل در باطل دانسته از کسي نترسيده؟! چرا وقتي که اعلان کرده مشرکين حق حج کردن را ندارند از کسي نهراسيده؟!

چرا وقتي به عربان گفت پدران و مادران شما در جهنم هستند چونکه بر شرک مرده‌اند از کسي نترسيده؟!

شيعه همچنان اصرار دارد که نه خير مسئله جانشيني علي مهم‌تر بوده و از عمر و ابوبکر ترسيده.

سني مي‌گويد: قرآن که ترسيده، شما چرا در آذان نام علی را روزي سه 3 بار با صداي بلند اعلان مي‌كنيد! چطور ممکن است که الله در قرآن ذکر نکند و بلال در آذان بگويد: أشهد أن علي ولي الله؟.

شيعه مي‌گويد: اين آذان زمان رسول الله نيست ما بعدها بخاطر تبرک نام علي را در آذان داخل کرديم!.

سني مي‌گويد: پس در قرآن هم براي تبرک داخل کنيد تا اين آخرين رشته شما با اسلام پاره شود و خيال ما و خيال شما راحت شود و هر کدام راه خود را برويم.

سني مي‌گويد: در تاريخ يک مورد مشابه نيست که الله اراده‌اي کند ولي از مردم پنهان نمايد. الله که مصلحت ديده نگويد، پيامبر چرا مصلحت نديده و گفته؟!.

خلاصه اين بگو و مگو پايان ندارد حالا شنونده خود قضاوت کند و اگر هنوز سر در گم است بخش بعدي را بخواند.

نقش حضرت محمد ص در افسانه غدير خم

اگر خوب فکر کنيم نقشي که اهل تشيع در افسانه غدير خم براي حضرت محمدص قائل شده سرا پا توهين به رسول الله است! اگر داستان غدير خم راست باشد آن وقت جواب اين سوالها چيست؟.

دليل وصلت‌هاي متعدد رسول الله با دشمنان علي چيست؟!

چرا حضرت محمد با به زني گرفتن دختران دشمنان علي، پايه‌هاي حکومت او را سست کردند؟!

براي درک صورت مسئله مثالي مي‌زنم:

در طلوع اسلام، حضرت محمدص با ابوجهل در حال جنگ بودند! حالا اگر در اين گيرو دار با دختر ابوجهل عروسي مي‌کردند و در همان حال اجازه مي‌دادند که او پدر خود را روزانه يا هر وقت که خواست ببيند آنوقت کار از دو حال خارج نبود. يا به دختر ابوجهل هزار در صد اطمينان داشتند و يقين داشتند که او رازها را به بيرون نمي‌برد و با پدرش در توطئه شريک نمي‌شود! و يا بايد ايشان را به بي‌تدبيري متهم مي‌کرديم که مگر زن قحط بود رفتند با دختر ابوجهل عروسي کردند تا رازها و اسرار حکومتي به ابوجهل برسد.

حالا شيعه مي‌گويد: ابوبکر و عمر با حضرت محمد در حال جنگ پنهان و منافقانه بودند و هر کس مي‌داند که رسول الله منافقان زمان خود را مي‌شناختند و شيعه هم قبول دارد که رسول الله با دختران عمر و ابوبکر و ابوسفيان عروسي کردند و معاويه برادر زن ايشان شدند. و قبول دارد که چند زن ديگر پيامبر هم از خويشاوندان ابوبکر و عمر و يا دشمنان ديگر حضرت علي بودند. و شيعه اين را هم مي‌گويد که همسران پيامبر خائن و توطئه‌گر بودند و در غصب خلافت با ابوبکر و عمر همدستي کردند.

و شيعه اين را هم منکر نيست که عمر و ابوبکر و ابوسفيان و معاويه هر وقت که مي‌خواستند مي‌توانستند به ملاقات دختر يا خواهر يا فاميل ديگر خود به خانه پيامير بروند. پس حق داريم بگويم که شيعه با داستان‌سرايي درباره غديرخم دارد به حضرت محمدص توهين مي‌كند و ايشان را بي‌تدبير (زبانم لال) معرفي مي‌نمايد، و با زبان بي‌زباني مي‌گويد که آن حضرت نيز در پايمال شدن حق علي مقصر بوده‌اند.

شيعه براي هر ايرادي از شکم خود جوابي مي‌سازد، براي او مهم نيست که جوابش پايه علمي دارد يا نه، او فقط مي‌خواهد خود را از تنگنا خارج کند، و بهانه مي‌تراشد تا چند روز ديگر مذبوحانه با عقايد باطل خود زندگي کند.

اينجا شيعه مي‌گويد:

رسول الله به خاطر مصلحت‌هاي سياسي و هدفهايي مهم‌تر با دختران اين افراد عروسي کردند.

و اين جالب است که بدانيم عوام شيعه بر اساس فطرت ساده خود همان حرفي را مي‌گويند که نتيجه منطقي اين داستان دروغ است، عوام شيعه چون به افسانه غديرخم چشم بسته ايمان دارند لذا از رفتار پيامبر متعجب مي‌شوند.

زماني که شيعه بودم چند بار شنيدم که شيعيي متعجب مي‌گفت:

«قربان حضرت محمد بروم عجب کاري کرده هرچي آدم بد بوده را دور خود جمع کرده و با آنها وصلت نموده».

اين بيچاره‌ها نمي‌دانند که گفتن اين جمله هر چند با پيشوند (قربان و صدقه حضرت محمد بروم) شروع شود باز نوعي کفرگويي است. اما عالمان شيعه اينرا مي‌دانند که اگر چنين بگويند رشته خود را بطور کلي با اسلام پاره مي‌كنند پس مجادله نموده و مجادله کردن هم آسان است مي‌گويند: حضرت بخاطر پيشرفت اسلام ازدواج‌هاي سياسي و مصلحتي کرده‌اند.

ما جواب اين حرف شيعه را مي‌دهيم ولي مطمئن نيستم که فوراً از جيب خود دليل نو و بي‌پايه ديگري را بيرون نکشند.

آيا عروسي‌هاي پيامبر و دختران ايشان بر اساس مصلحت‌هاي سياسي بوده؟

نه نبود به هزار و يک دليل و ما فقط چند تا را مي‌نويسيم:

1- حضرت محمد فقط 4 دختر داشتد و اگر مي‌خواستند آنها را قرباني پيشرفت اسلام کنند بايد به حضرت علي زن نمي‌دادند زيرا علي در هر حال مطيع و پيرو ايشان بودند. مي‌گوييد به علي اگر زن نمي‌داد حسن و حسين پيدا نمي‌شدند، بسيار خوب پس به عثمان بايد دختر نمي‌دادند! عثمان رييس قبيله بني اميه که نبود، و همين بس بود دختر ابوسفيان، دختر رييس قبيله بني اميه، زن پيامبر بود. اگر ازدواج‌هاي مصلحتي قبيله بني اميه را به راه مي‌آورد همين بس بود و نيازي نبود که حضرت محمدص به يک فرد غير موثر از همان قبيله يعني حضرت عثمان زن بدهد! شما بگوييد حضرت محمدص هزار دختر داشته يا 4 دختر؟! يکي را به عثمان داد بس بود اگر مصلحت‌هاي سياسي در کار مي‌بود، مي‌بايست که دختر دوم را به رييس يک قبيله قدرت‌مند عرب مي‌داد، اما دختر ديگر را هم به عثمان داد پس چه نتيجه مي‌گيريم؟ در مي‌يابيم که اين دليلي که علماي شيعه براي عمل رسول الله ذکر مي‌كنند (که براي پيشرفت اسلام ازدواج‌هاي سياسي کردند) حرفي بي‌پايه و دروغ است. چرا دروغ است؟ چون دو دختر به عثمان داده تا دل او را بدست آرد (به زعم شيعه) تو گويي در دنيا مرد ديگري نبوده، تازه اين تدبير پيامبر (به زعم شيعه) بي‌فايده بوده، بلکه ضرر هم داشته و عثمان از موقعيت خود استفاده عکس کرد و حق علي را خورد و گفت تو بر من چه امتيازي داري اگر يک دختر پيامبر زن توست! دو تا را به من داده، پس خواهش مي‌كنم که در صف خلافت نوبت را رعايت کن و بعد از من بايست!!.

شيعه هر چقدر هم سعي کند که رفتار حضرت محمدص را با فرضيه‌هاي خيالي موجه کند باز اين داستان غدير و آن عملکرد پيامبر هيچ تناسبي با هم ندارند و ناچاريم يکي از دو نتيجه زير را بگيريم!.

1- يا داستان غدير دروغ است!.

2- يا رسول الله خودشان علي را در موضع ضعيفي قرار دادند و مخالفانشان را پر و بال دادند.

در ازدواج‌هاي متعدد پيامبر نيز دخيل نبودن مصلحت‌هاي سياسي آشکار است. ما به يک مثال بسنده مي‌كنيم!.

حضرت محمد با دختر بيوه عمر (بزعم شيعه بزرگترين دشمن علي و اسلام!!!) وقتي عروسي کردند که حکومت اسلامي ‌ريشه دوانده بود و حضرت نيازي به عمر نداشتند، بنظر شما اگر با دختر عمر عروسي نمي‌كردند حضرت عمر رسول الله را رها مي‌کرد؟ عمر دختر بيوه خود را به ابوبکر و عثمان عرضه کرد هر دو سکوت کردند. او به پيامبر از رفتار دو دوست خود شکايت کرد پيامبر فرمود: حفصه شوهري بهتر از عثمان خواهد يافت و خودشان حفصه را خواستگاري کردند! و بعد از عروسي، ابوبکر به عمر گفت: رسول الله پيش من از دختر تو يادي کرد فهميدم قصد خواستگاري دارند به همين دليل وقتي به من گفتي سکوت کردم. ببينيد ابوبکر دوست پيامبر بود از زمان جاهليت با هم دوست بودند. و وقتي هم که رسول الله، پيامبر و حاکم شبه جزيره عرب شدند باز رازهاي خصوصي خود را با اين دوست قديمي و يار غار خويش در ميان مي‌گذاشتند.

ببينيد وقتي حاکم سرزميني به بزرگي ايران بودند باز بين همه زنان، دختر بيوه يار خود (عمر) را مي‌پسندند.

با اين دلايل آشکار باز علماي شيعه شيطان‌سرايي مي‌كنند و افسانه مي‌بافند نه شرمي دارند نه حيايي! نتيجه منطقي از عمل رسول الله را وارونه مي‌نمايند، اگر به کسي بر نخورد مي‌گويم يک علت تاخت و تاز.

علماي شيعه در ميدان خيالبافي اين است که مخاطبان آنها مردمي جاهل هستند که از دين و تاريخ و منطق چيزي نمي‌فهمند! درست مثل من که وقتي براي بچه 4 ساله‌ام داستان مي‌گويم هر طور که مي‌خواهم در ميدان خيال جولان مي‌دهم!.

آنوقت فهميدم که بچه‌ام بزرگ شده که گفت: بابا مگر اسب هم بال دارد؟ شنوندگان شيعه کي به سن عقل مي‌رسند؟.

آيا رسول الله اصلاً مصلحت‌گرا بودند؟

نه به هزار و يک دليل و ما بعضي را مي‌نويسيم.

1- اگر رسول الله کوچک‌ترين اهميتي براي رسومات جامعه يا حرف يا عکس العمل مردم قائل مي‌بودند هرگز با حضرت زينب زن مطلقه پسر خوانده خود عروسي نمي‌كردند! زيرا زن پسر خوانده در نزد عربان جاهليت مثل مادر و خواهر حرمت داشت! اما رسول الله بي‌توجه به عادات مردم با زينب عروسي کردند!

2- اگر منافقان براي رسول الله مهم بودند مسجد آنها را در کنار مسجد قبا (مسجد ضرار آنها را) خراب نمي‌كردند و با آنها مدارا مي‌نمودند همانطور که به زعم شيعه با عمر و ابوبکر مدارا کردند! آيا جرم مسجد ضرارسازان بزرگ‌تر بود يا جرم خورنده‌گان حق علي؟!.

3- اگر مردم در نزد رسول خدا وزني مي‌داشتند آنوقت از خدايان آنها بد نمي‌گفتند، آنوقت لات و منات و عزي را بت‌هاي بي‌ارزش خطاب نمي‌كردند! اين حرفها آنقدر در نزد مشرکين گناه بزرگ بود که بالآخره قصد جان آن حضرت را کردند، براي درک بهتر موضوع تصور کنيد که کدام حرف از دو حرف زير شيعه‌ها را به بيشتر خشم مي‌آورد.

- اينکه بگويم حضرت حسين و حسن و علي قدرت دخالت در امور را ندارند و حرفهاي ما را نمي‌شنوند و بايد قبر طلايي آنها ويران و با خاک يکسان شود و کسانيکه از آنها حاجت مي‌خواهند مشرکند و بايد کشته شوند! مهم‌تر است.

يا اينکه بگويم فلان جانشين است يا بهمان جانشين است؟.

4- اگر رسول الله مصلحت‌گرا مي‌بودند بايد بت‌هاي داخل کعبه که هنوز معبود خيلي از قبايل عرب بودند را بلا فاصله بعد از فتح مکه خرد نمي‌کردند!.

5- اگر مصلحت‌گرا بودند قبله را عوض نمي‌كردند کاري که به تعبير قرآن بر مردم خيلي گران آمد!.

در عوض کردن قبله يک نکته جالب در رابطه با بحث ما هست!.

حضرت محمدص ناگهان در سر نماز تقريباً 120 درجه چرخيدند و از بيت مقدس روي خود را به سوي کعبه برگرداندند! مردم حيرت کردند. و فقط 10 نفر از افرادي که پشت ايشان نماز مي‌خواندند پيروي نموده و بقيه به روال عادي نماز خواندند بعد از نماز رسول الله آن ده نفر را مژده به بهشت دادند و به اين ترتيب بقيه اصحاب را نوعي گوشمالي دادند که چرا فوراً و بي‌چون و چرا از من پيروي نکرديد و منتظر توضيح شديد!.

حالا اهل تشيع چنين پيامبري را مصلحت‌گرا مي‌نامد و به سازش کاري متهم مي‌كند!!

چرا انتقال به بدترين روش؟

در افسانهاي که شيعه ساخته پيامبر اکرم به صورت غيرمسقيم متهم مي‌شوند که بدترين راه را براي انتقال قدرت انتخاب کرده‌اند زيرا آنها مي‌گويند که ايشان تمام عمر چيزي نفرمودند و منتظر دو ماه آخر عمر خود شدند يعني وقتيکه فرصت کم بود مسئله را به صورت يک جمله دو پهلو عنوان کردند.

دوماً: همواره دشمنان علي را به خود نزديک مي‌کردند و آنها را وزير و سرپرست و فرمانده لشکرها قرار مي‌دادند، حتي هنگاميکه خودشان به جنگ تشريف نمي‌بردند عوض آنکه فرماندهي را به علي دهند به افراد مختلفي دادند که اکثراً دشمنان علي بودند، حتي عمرو بن عاص و خالد بن وليد را نيز فرمانده سپاه کردند!.

شيعه اينطور وانمود مي‌كند که اگر حضرت محمد از اول علي را جانشين مي‌کردند کل دنيا مي‌شوريد و طغيان‌ها مي‌کردند، و اين حرف کاملاً نادرست است و فقط به اين دليل عنوان مي‌شود که شيعه نمي‌تواند رفتار حضرت محمد را با بهانه بهتري توجيه کند و جرأت انتقاد علني از رسول الله را ندارد اين آنها را از اسلام خارج مي‌كند و توان تخريب از درون را از آنان مي‌گيرد.

خلاصه اگر داستان ريسمان انداختن به گردن علي و شکسته شدن پهلوي فاطمه حقيقت داشته باشد يک عامل همانا همين بال و پر گرفتن و ميدان يافتن حضرت ابوبکر و عمر در زمان رسول الله است، سوال اينجاست که کي به ابوبکر و عمر فرصت و ميدان داد و آنها را در پست‌هاي حساس تا آخرين لحظه ابقا کرد؟! چرا آنها در موقعيتي قرار داده شدند که پس از وفات پيامبر، جانشين رسمي ايشان را آنقدر بي‌قدرت يافتند که در گردنش طناب انداخته و اين سو و آن سو کشيدند و زنش را زخمي‌ كردند و آب از آب تکان نخورد؟! شيعه جواب دهد که مسبب اصلي کي بود؟ ما مي‌گوييم داستان غدير افسانه است! شما بگوييد اگر نيست اگر افسانه نيست! پس جواب سوال ما چيست؟.

چرا ندانم کاري؟

در افسانه شيعه اگر به دقت بنگريم رسول الله به ندانم کاري متهم شده‌اند رسول الله که جاي خود دارد اين حشرات حتي الله را به ندانم کاري متهم مي‌کنند البته به زبان نمي‌گويند ولي حرف آنها اين معني را دارد! اول بگويم که لازم نيست آدم چيزي را صراحتاً بگويد. از خود حرف مي‌توان فهميد که حاصل سخن چيست مثلاًَ اگر سني افسانه بسازد که گنجي زير زمين پنهان بود احدي از جن و انس از آن خبر نداشت غير از حضرت علي. احدي از رمز گشودن صندوق خبر نداشت مگر حضرت علي. بعد ادعا کند و افسانه بسازد که پول اين صندوق کم شده کسي به آن دستبرد زده حالا هر چقدر هم که قربان صدقه حضرت علي برود با آن حرفهاي که اول گفته ايشان را متهم مي‌كند (منظور ما نيست که شيعه به زبان مي‌گويد) اما با اين داستان سرايي‌هاي رکيک حرفش هيچ توجيه ديگري ندارد جز اتهام زدن به رسول الله.

و در اينجا الله را هم ندانم کار معرفي مي‌كند:

**اول**: مي‌گويند: تمام عمر چيزي از جانشيني علي نگفته بخاطر ترس از مردم.

**دوم**: مي‌گويند: حضرت محمد آخر عمر گفته ولي مي‌دانسته که بي‌فايده است!

**سوم**: مي‌گويند: الله در قرآن هم ذکر نکرده چون مي‌دانسته قرآن را تغيير مي‌دهند.

**چهارم**: مي‌گويند: علي را گفته ساکت بنشين چونکه اعتراض و جنگ ضرر دارد و فايده ندارد حتي خليفه هم شدي فدک را پس نگير. و عملاً به همان حال بگذار که ابوبکر گفته بود فقط به پيروانت بگو که بعد از گذشت دويست سال بگويند اي فدک و اي فدک!.

**پنجم**: مي‌گويند: حالا به شيعه دستور داده که بعد از دويست سال داد بزند!!.

الله، محمد، علي، مومنان، همه سکوت کردند و وظيفه داد زدن و داد خواهي و اعتراض را گذاشتند به عهده کساني که عيد نوروز مجوسي‌ها را 14 روز جشن مي‌گيرند، و عيد قربان مسمانان را يک روز (در آن يک روز قرباني هم نمي‌کنند) اين آدم‌هاي دلسوز به دين اسلامي يا مجوسي(شما بگوييد کدام) را مامور کرده که حق علي را بگيرند.

**ششم**= الله، محمد، علي مانع عمر و ابوبکر نشدند گذاشتند آنها حق را بخورند و با خيال راحت تا دم مرگ حکومت کنند آنوقت به مهدي دستور داده که بعد از هزاران سال بيايد برود سر قبر عمر و ابوبکر و آن دو را از قبر بيرون بکشد و شلاق بزند.

مي‌دانيد چرا افسانه‌سرايان شيعه به جاي شمشير از شلاق استفاده مي‌كنند؟.

چونکه مرده را دوباره کشتن لطفي ندارد!! شلاق زدن بهتر است!.

به گمانم اگر مسابقه خيالبافي برگزار شود اين داستان شيعه‌ها مقام اول را کسب کند، و بنظرم اگر مسابقه‌اي براي انتخاب احمق‌ترين و کودن‌ترين افراد برپا شود باور کنندگان اين افسانه‌ها شانس خوبي براي اخذ جوايز دارند!.

توجه کنيد که همين خارج کردن مرده‌ها از قبر و شلاق زدن آنها (بخاطر آنکه دل علماي شيعه خنک شود) بهترين دليل است که اهل تشيع ايمان واضحي به آخرت ندارند والا بايد مي‌دانستند که در مقايسه با عذاب قبر، شلاق خوردن مثل شوکلات خوردن است!.

چه نيازي به مصلحت‌گرايي بود؟!

در حديث صحيح از رسول الله نقل شده: (الله از سه شخص بدش مي‌آيد يکي از آنها پادشاه دروغگو است!).

چرا چون پادشاه نيازي به دروغ گويي ندارد! پادشاه هر چقدر که قدرتمندتر باشد همانقدر بايد از سازش و مصلحت‌گرايي فاصله بگيرد.

قدرت حضرت محمدص دائما در حال افزايش بود. ايشان جهان را در پيچ جديدي قرار دادند شايد ظهور محمدص بزرگترين واقعه تاريخ باشد روز به روز بر قدرت و مقامشان افزوده مي‌شد! ايشان پادشاهي توانمند بودند! و از هر چيز بالاتر ايشان پيامبري عظيم شان بودند مردم مدينه و مهاجرين مکه براي يک حرف ايشان جان مي‌دادند، حتي از مو و لباس و آب دهان ايشان تبرک مي‌خواستند گاهي آنقدر زياده‌روي مي‌کردند که پيامبر منع‌شان مي‌کرد. حاضر بودند بخاطر يک حرف او، پدر يا پسر، يا برادر خود را بکشند و عملا نيز کشتند. حاضر بودند به خاطر حرف او از دين و خانه و ديار دست بکشند، و عملا هم دست کشيدند! در آخرين سالهاي حکومت خود، حضرت محمد تمام پادشاهان جهان را به اسلام فرا خواندند و عملاً نيز جنگ با ابرقدرت روم را شروع کردند!.

چنين شخصي چه نيازي داشت که مصحلت‌گرايي کند (آنهم با دو نفر از امت خود)؟!.

اگر فرضاً حضرت عمر و ابوبکر پادشاهاني بودند که حضرت محمدص براي پيش برد کار خود با آنها متحد شده بود باز مي‌شد گفت که با آنها سازش کرده که در ازاي پيشبرد اسلام حضرت علي را ميدان ندهد! و قرباني کند. اما آن دو نفر در تاريخ به حيث دو فرد عادي بودند، اگر سلسله مراتب قبيلوي را نگاه کنيم مي‌بينيم انصار در مدينه، و ابوسفيان و ديگر بزرگان در مکه از آن دو و دوستانشان قوي‌تر بودند! خود حضرت علي نيز از لحاظ قبيلوي بالاتر از عمر و ابوبکر بود، من نمي‌فهممم اين مردم چه مي‌گويند آخر عمر و ابوبکر که ارتش منظمي ‌نداشتند، پشت آنها بايد به همين قبايل گرم مي‌بود، و آنها از لحاظ قبيلوي در موقعيت ممتازي نبودند!.

پس آنچه که ابوبکر را بر خلافت نشاند نه زور قيبله‌اي بود، نه ارتش منظم. صحابه او را فقط به اين خاطر خليفه کردند که نزديکترين يار رسول الله بود و بيش از همه مورد توجه ايشان.

اگر غير از اين بود حد اقل انصار قدرتمند مدينه هرگز قبول نمي‌كردند! که خسر الدنيا والآخره شوند!.

پس حرف شيعه دروغ و داستان غدير افسانه است!.

سر مهم است يا کلاه؟

براي آنکه درجه پوچي ادعاي اهل تشيع درباره غدير خم را دريابيد به اين مثال توجه کنيد:

حضرت ابراهيم؛ با قوم خود به دشمني برخاستند بعد اين عداوت به اوج رسيد و يک روز حضرت ابراهيم؛ از غفلت قوم استفاده کردند و بت‌هاي آنها را در هم کوبيدند و شکستند حالا اگر کسي ادعا کند که حضرت ابراهيم؛ به خاطر بر انگيخته نشدن خشم مردم به لباس بتان دست نزدند بنظر شما جوک نمي‌گويد؟.

اگر ادعا کند ابراهيم لباس بتان را در کنار خود گرفتند (بخاطر مصلحت و مردم‌داري) بنظر شما گوينده اين ادعا تب ندارد و هذيان نمي‌گويد؟.

اگر ادعا کند که مردم در شکستن بت با ابراهيم همکاري کردند! بلکه جان خود را فدا کردند تا بت‌ها بشکند اما نوبت به لباس که رسيد ابراهيم از ترس آنها سکوت کرد!.

بنظر شما گوينده چنين حرفي ديوانه نيست؟.

بابا! اهل تشيع همين را مي‌گويد که حضرت محمد بت‌ها شکستند از کسي نترسيد حرف به انتخاب جانشين که رسيد! سکوت کرد و ترسيد.

خودش سکوت کرد، علي سکوت کرد، بلکه الله هم در قرآن سکوت کرد!

رفتار حضرت علي

در افسانه غديرخم رفتار حضرت علي که به اعتراف دوست و دشمن مرد شجاعي بوده‌اند نيز سوال برانگيز است.

اولاً= وقتي رسول الله در دو ماه آخر عمر مصلحت‌گرايي را به سويي نهادند و علي را رسماً جانشين خود کردند. قصدشان حتماً اين نبود که علي سکوت کند و حق خود را نگيرد، قصدشان حتماً اين نبود که اين اعلان روي کاغذ و براي برافروختن آتش اختلاف بين امت باشد. پس وقتي حضرت محمدص مصلحت‌گرايي را کنار گذاشت بايد که حضرت علي هم کنار مي‌گذاشت! و شمشير در دست، دمار از روزگار کود تا گران در مي‌آورد، پس وقتي رسول الله رسماً مابقي عمر خويش را به پيش برد اين هدف وقف کردند بر جانشين او لازم بود که سياست جديد رسول الله را مشعل راه خود کند، يعني خود نيز براي کسب حق و اجراي دستور رسول الله بکوشد نه اينکه سياست قديم رسول الله را مرام خود قرار دهد!.

فرض کنيد که اگر حضرت محمدص زنده مي‌بودند و عمر و ابوبکر با ايشان مخالفت مي‌کردند. بنظر شما آيا حضرت چه مي‌كرد؟ سکوت مي‌كرد يا سازش مي‌کرد؟ يا بي‌توجه به اينکه قدرت دارد يا ندارد با آنها مخالفت مي‌فرمود؟ براي دانستن جواب اين سوال خوب است سابقه رسول الله را در مکه ببينيم! حاضر نشدند کوچک‌ترين سازشي با کفار مکه کنند حتي به عموي خود که پشتيبان ايشان بود گفتند که اگر ماه را در يک دستم بگذاريد و خورشيد را در دست ديگر از دعوت دست بر نمي‌دارم! پس بر علي لازم بود که چون رسول الله از مخالفت عمر و ابوبکر نترسد و سکوت نکند.

شيعه مي‌گويد: حضرت علي فرمود که خلافت از آب دهان بز برايم بي‌ارزش‌تر است! آخر اين هم جواب شد؟ حضرت محمدص در شرايط خيلي بدتري کار خود را شروع کردند و موفق شدند اما حضرت علي وارث يک حکومت آماده بود.

لقمه جويده را رسول الله در دهانش گذاشت، با اين وجود مخالفان از دهانش ربودند چرا؟!!.

تدبير علي، مصم بودن و اراده علي، غيرت علي وقتي عمر به زنش جلوي چشمش حمله کرد، اسد الله بودن علي کجا بود؟ اي علماي شيعه، دروغ گفتن هم بايد تابع قوانين!! باشد! شما مثل اينکه يادتان رفته که علي کي بود که اينطور او را در افسانه خود ذليل کرديد؟! شيعه مي‌گويد: علي براي حفظ اسلام سکوت کرد (همانطور که الله در قرآن سکوت کرد!) خوب چرا حضرت محمدص سکوت نکرد؟! چرا شما ساکت نمي‌شويد؟.

علي وقتي که داد زدن و اعتراض شايد فايده داشت سکوت کرد، امروز که بيهوده است چرا عيد غدير خم!! درست کرده‌ايد؟ و هي داد مي‌زنيد؟.

2- نکته ديگري که ثابت مي‌كند افسانه يوم غدير خم دروغ است رفتار علي با غاصبان است! بسيار خوب قبول مي‌كنيم که قدرت نداشت حق خود را بگيرد خوب ديگر چرا دختر به عمر داد؟.

چرا در مجالس عمر رفت و آمد و او را نصيحت مي‌کرد که اينطور کن آنطور نکن؟

آيا اينجا هم به گردن علي طناب مي‌انداختند که يالله بيا در مجلس عمر او را نصيحت کن، شما مي‌گوييد که روزي که علي را به زور به مسجد بردند تا با ابوبکر بيعت کند ايشان مشت خود را باز نکرد، آيا در مجلس عمر دهان ايشان را به زور باز مي‌کردند؟ از شما بي‌حياها بعيد نيست که بگوييد بله، خب چطور ايشان را به بيان کردن و نطق وامي‌داشتند!؟.

عمر در آستانه شهادت خود 6 نفر را تعيين کرد که از بين خود خليفه بعدي را انتخاب کنند يکي از آنها حضرت علي بود که با رغبت در آن شورا شرکت کرد، شيعه مي‌گويد: آن يک خيمه شب بازي و از اول معلوم بود که عثمان انتخاب مي‌شود. اي کاش! اين شيعه در زمان حضرت علي هم مي‌بود تا امام خود را پند مي‌داد که در اين مجلس شرکت نکن!....

خلاصه حرف اينکه يا داستان غدير خم دروغ است! يا در تاريخ، دو علي صحابه پيامبر بوده‌اند يک علي که قهربان داستان غدير است و يک علي که در مجلس عمر رفت و آمد مي‌کرد و دختر به عمر داد! و خير خواه او بود.

اين علي دوم را هم شيعه قبول دارد هم سني و آن علي اول را فقط شيعه مي‌شناسد.

و هم سني و هم شيعه مي‌گويند که رسول الله فقط يک صحابي بنام علي داشته! پس آن علي که شيعه و سني هر دو قبول دارند حقيقي است و علي شيعه‌ها خيالي است.

سوء پيشينه

در دانش جرم‌شناسي به سابقه متهم مي‌نگرند اگر مظنون سوء پيشينه داشته باشد بيشتر به او شک مي‌كنند.

حالا در افسانه غدير و در افسانه پهلوي شکسته فاطمه حضرت ابوبکر و عمر متهم شده‌اند شيعه آنها را متهم کرده است!.

اگر ما قاضي عادلي باشيم اگر ما پليس با هوشي باشيم بايد براي کشف حقيقت سابقه حضرت ابوبکر و عمر را نيز بررسي کنيم.

حضرت ابوبکر و عمر و باقي متهمان در زمان وقوع حادثه غدير سابقه پاک و شريفي دارند. وقتي به پيامبر ايمان آوردند که اسلام آوردن بازي کردن با جان بود. اما آنها تمام خطرات را به جان خريدند و تمام فشار مشرکين مکه بر آنها تنها تاثيرش اين بود که آندو را در راه حمايت از رسول الله مصم‌تر کرد. بعد هجرت کردند. مال و خانه و زمين و فاميل و موقعيت اجتماعي و شغل خود را رها کردند! و به مدينه رفتند و بعد از آن از حماسه‌آفرينان حماسه‌هاي بزرگ بدر و اُحد و خندق، فتح مکه و جنگ خيبر و غيره شدند.

خلاصه

تا روز غدير خم سابقه آنها درخشان است! بلکه تا لحظه وفات پيامبر سابقه آنها درخشان است اينجا ناگهان شيعه داد مي‌زند که آي دزد! آي دزد! دزد کسيت؟ شيعه مي‌گويد ابوبکر و عمر! اينها از اول هم به خاطر کسب کرسي خلافت، مسلمان شده بودند!.

ما وکيلان مدافع ابوبکر و عمر مي‌گوييم: اين خيلي بي‌انصافي است، اين يک تهمت شرمناک است! روزي که ابوبکر و عمر مسلمان شدند مسلمانان رياست را حتي در خواب هم نمي‌ديدند!.

در روز مسلمان شدن عمر، حضرت محمدص در خانه زيد بن ارقم جلسه پنهاني داشت! علني نمي‌توانست جلسه تشکيل دهد. رياست و کرسي رياست کجا بود؟ 13 سال وضع به همين منوال بود! اگر کسي کوچکترين هوس حکمراني در سر داشته باشد بايد راه ابوبکر و عمر و عثمان را (در مقياس‌هاي مادي) انتخاب نکند!.

کسيکه جنس او شيشه خرده دارد اگر هوس رياست به سرش بزند همان راه را انتخاب مي‌كند که در دنيا رواج دارد، يعني اول مي‌رود در خم شدن و تملق کردن دکترا مي‌گيرد، بعد عملاً به حاکمي تملق مي‌كند و کم کم جلو مي‌رود.

پس صحابه سابقه پاکي دارند و اصلاً سوء پيشينه ندارند، همين دليل است که بگوييم داستان يوم غديرخم دروغ است! و غير از اين ما دهها دليل ديگر هم داريم! که بعضي را گفته و برخي ديگر را خواهيم گفت.

ساحر مکه کي بود؟!

علماي اهل تشيع که اين پيشينه پاک را مي‌بينند چونکه استادان در داستان‌سرايي هستند مي‌گويند:

عمر و ابوبکر و عثمان و ديگران به اين خاطر زود به حضرت محمد ايمان آوردند که ساحري به آنها گفته بود کار اين مرد بالا مي‌گيرد و پادشاه مي‌شود.

آفرين به اين جواب! ببينيد چگونه خود را از تنگنا نجات مي‌دهند. اين مصبيت بزرگ علماي شيعه است، همين باعث مي‌شود که راه حق را پيدا نکنند چون هر وقت در بحث در تنگنا قرار گرفتند. داستاني شبيه به اين مي‌سازند! آيا داستانسرايي و خيالبافي کار سختي است؟ تنها اميد ما به عوام شيعه است! شايد که حق‌جويان آنها هدايت شوند!

در هيچ تاريخ معتبري ذکري از جادوگر چيره دست و غيب‌گوي مکه نيست.

در تاريخ بشريت ساحران و جادوگران هميشه دشمن حق بوده‌اند اسلام تمام ساحران را بدون استثناء کافر مي‌داند.

جادوگران هرگز به دين کمک نمي‌کنند در زمان فرعون، عليه موسي صف بستند، در زمان حضرت محمدص، لبيد جادوگر به تحريک يهوديان پيامبر را سحر کرد، جادوگران اگر که به فرض محال علم غيب مي‌داشتند و مي‌دانستند اسلام حتماً پيروز مي‌شود باز براساس فطرت شيطاني خود هرگز کسي را تشويق نمي‌كردند که برو به حضرت محمد کمک کن!.

خيالپردازان و فرضيه‌سازان شيعه حتما مي‌گويند جادوگر با فرستادن عمر و ابوبکر قصد داشت اسلام را از درون ضربه بزند، اما شيعه هم مجبور است قبول کند که جادوگران غيب نمي‌دانند، شيعه غيب‌داني را از صفات امامان خود مي‌داند و گمان نمي‌كنم که بخواهند جادوگران را به مقام امامان برسانند، يا امامان را به سطح جادوگران تنزل مقام دهند.

وقتي جادوگر غيب نمي‌داند (و حداقل خودش مي‌داند که نمي‌داند) پس بر اساس فطرت ناپاک خود محال است کسي را تشويق کند که برو به پيامبر کمک کن تا دينش غالب شود و بساط جادوگري و بت‌پرستي برچيده شود (و عملا هم همين طور شد)، اين حرف بي‌اساس را شيعه براي پايمال کردن سابقه نيک عمر و ابوبکر ساخته، و نه قبل از واقعه غدير اين داستان دروغين، نظيري در تاريخ ندارد، و نه بعد از و قايع غدير تا امروز در جايي ديگر تکرار شده و گوشي چنين حرف عجيبي را باز دوباره نشنيده است!.

در زمانه فرعون تمدن مادي در اوج، و علم جادوگري پيشرفت حيرت‌آوري داشت ولي يک جادوگر هم به فرعون نگفت که آينده موسي درخشان است. جادوگران را چه به اين غلطها؟ جادوگر هرگز غيب نمي‌داند لذا ما مي‌بينيم که جادوگران همگي به کمک فرعون شتافتند.

اين فقط شيعه است که جادوگر خيالي مکه را غيب‌دان دانسته. والا هيچکس که نداند جادوگران خودشان مي‌دانند که حقه بازند و غيب نادان.

پس محال است که ابوبکر و عمر را به اين ماموريت 23 ساله خطرناک بفرستند. ماموريتي که تيشه به ريشه علم جادوگري و شيطان صفتي مي‌زد و عملاً هم زد! شيعه يک نمونه ديگر در تاريخ نشان دهد که کساني به حرف جادوگري به کمک يک آدم نيک سرشت رفته‌اند تا ما حرف خود را پس بگيريم!.

اين خيالپردازي منحصر بفرد براي اين گفته شده که شيعه براي پايمال کردن سابقه نيک اصحاب پيامبر (و براي توضيح و توجيه ايمان آوردن عمر و ابوبکر از همان روزهاي اول) هيچ چيزي بهتر از اين به عقلش نرسيده!!.

مبادا منظور شيعه حضرت محمد ص باشد!؟

اين جادوگري که شيعه ساخته حتماً غيبگويي‌هاي ديگري هم داشته که درست در آمده. حتماً آدم مشهوري بوده که اينطور به خاطر يک حرف او ابوبکر و عمر به آب و آتش زدند. و از فاميل، وطن و جان دست کشيدند!.

آخر او کيست؟ غيب‌گويي‌هاي ديگر او در چه باره بود؟ شيعه جواب ندارد.

اما تاريخ به ما مي‌گويد در زمان ظهور حضرت محمد، کافران مکه فقط يک ساحر بزرگ را مي‌شناختند اما به حرفهاي او يقين نداشتند و حاضر نبودند بر سر حرفهايش يک پول هم سرمايه‌گذاري کنند چه برسد که جان فدا نمايند. کافران مکه، هر کسي که به اين شخص (از نظر آنها ساحر) ايمان مي‌آورد را فردي احمق و ديوانه خطاب مي‌کردند آري کافران مکه حضرت محمد را جادوگر و ساحر مي‌پنداشتند که پيشگويي‌هايش درست در مي‌آمد، پيشگويي کرده بوده که روميان شکست خورده، دوباره فارسي‌ها را شکست خواهند داد که درست در آمد، منظور شيعه از جادوگري مکه کيست؟ نکند منظور آن خبيث‌ها حضرت محمد است؟!.

آخر تاريخ نام غيبگويي ديگري را در عهد ظهور رسول الله ثبت نکرده است.

حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و ساير صحابه به حرفهاي حضرت محمدص از جمله به غيب‌گويي‌هاي ايشان ايمان آوردند آيا ايمان به محمدص جرم است؟.

آري حضرت محمدص به اصحاب خود در مکه در وقتي که مستضعف بودند وعده دادند که شما بزودي بادشاهان کره زمين مي‌شويد و کفار وقتي از کنار مجالس‌شان مسلماني (مثلا حضرت عمر) رد مي‌شد به تمسخر به همديگر مي‌گفتند امپراطور روم آمد، شهنشاه فارس تشريف فرما شد، و بعد شليک قهقهه و خنده حاضران به هوا بر مي‌خاست.

خلاصه کلام، اينکه حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و اصحاب ديگر پرونده پاکي دارند سابقه آنها پاک است! آنها وطن - فاميل- فرزند- پدر مال و جان را نه به خاطر گفته‌هاي جادوگري بلکه به خاطر فرموده‌هاي پيامبر قربان کردند و هر خطري را به جان خريدند.

حتي حاضر شدند پدر يا برادر يا فرزند خود را به خاطر اسلام بکشند.

اين پيشنيه نيک اصحاب محمدص پليس مسئول پرونده غدير خم را چه بخواهد چه نخواهد مجبور مي‌كند که بپذيرد اگر حق علي بفرض خورده يا پهلوي فاطمه شکسته شده باشد مظنون هر کسي مي‌تواند باشد غير از صحابه!!.

افسر مسئول پرونده مجبور است حرف سني‌ها که مي‌گويند اين حرفها دروغ است و جرمي اصلاً اتفاق نيافتاده را باور کند!.

بله بايد بپذيريم که افسانه غدير خم دروغ است و افسانه جادوگر مکه سه دروغ.

تحت نظر گرفتن مظنون در ادارات پليس

براي کارآگاهان وقتي به کسي مظنون شوند و مدارک قاطعي در دست نباشد راحت‌ترين راه اين است که مدتي مظنون را تحت نظر مي‌گيرند. مثلاً به بانکي حمله و پول کلاني دزديده شده تلفن کننده ناشناسي که بر مذهب اهل تشيع است به پليس خبر مي‌دهد که ابوبکر و عمر نامي پولها را دزديده‌اند. پليس که بي‌مدرک نمي‌تواند آن دو را دستگير کند، اول سابقه آنها را مي‌بيند. تعجب مي‌كند که سابقه‌دار نيستند، مي‌بييند که خودشان اهل بذل و بخششند، پليس به ناشناس وقتيکه دوباره تلفن مي‌كند مي‌گويد: اين دو نفر سابقه شريفي دارند ناشناس مي‌گويد ظاهرسازي کرده‌اند. پليس مجبور است که تحقيق کند. و بهترين راه اين است که ابوبکر و عمر و همدستان آنها را مدتي تحت نظر بگيرد شايد شواهدي و مدارکي بدست آرد مثلاً اگر پليس ديد آنها يکباره پولدار شده و به سفرهاي خارج رفته‌اند يا خانه و زمين و ماشين خريده‌اند آنها را دستگير مي‌کند که از کجا آورده‌ايد!

بياييد به اين روش پليس عمل کنيم:

علماي شيعه به امت حضرت محمدص تلفن کرده‌اند که ابوبکر و عمر حق علي را خوردند و شکم فاطمه را پاره کردند و بچه‌اش را کشتند.

ما زندگي حضرت ابوبکر و عمر را پس از اين حادثه تحت نظر مي‌گيريم تا بيبينم بعد از اين حادثه چه رفتاري داشتند.

خوشبختانه ما به زندگي ابوبکر از بعد حادثه غدير تا مرگ و تمام زندگي عمر و عثمان بعد از اين حادثه تا مرگ دسترسي داريم، با بررسي آن مي‌توانيم دريابيم که علماي شيعه تا چه اندازه حق به جانب هستند.

شيعه مي‌گويد: اصحاب پيامبر 23 سال نقش بازي کردند تا حضرت محمد وفات کند و جاي او را بگيرند و جانشين بر حق او را بر کنار کنند حالا که اين دو نفر به اين هدف لذيذ! که (23 سال منتظر آن بودند) رسيدند لازم است چند کار کنند!.

1- دين حضرت محمدص را از بين ببرند.

2- به عيش و عشرت و خورد و نوش مشغول گردند.

3- فرزندان خود را پادشاه و جانشين خود کنند.

4- حضرت علي سر به نيست و دودمانش را برباد دهند.

اما ما ببينيم که آنها نه فقط هيچکدام از اين کارها را نکردند بلکه عکس آنرا انجام دادند يعني:

1- اسلام را به آن سرعتي گسترش دادند که بعداً (يک دوم نمي‌گويم يک دهم نمي‌گويم) يکصدم کار و خدمت آنها به اسلام را کسي نتوانست در تمام طول تاريخ اسلام انجام دهد.

2- نه فقط به عيش و عشرت نپرداختند بلکه از زندگي عادي که حق آنها بود نيز خود را محروم کردند. آنچنان پارسائي را (با وجود بر خوردار بودن از قدرت و نعمت) پيشه خود کردند که شيعه با همه دروغ‌گويي با همه دشمني باز در اين مورد به عمر و ابوبکر ايرادي نمي‌گيرد.

پارسايي و زهد آنها تقريباً باور نکردني است بي‌اعتايي آنها به دنيا بهترين دليل بر بي‌گناهي آنهاست.

3- هيچکدام از خلفاء فاميل يا پسر خود را خليفه نکردند انصار حضرت ابوبکر را انتخاب نمودند که از قبيله و قوم و کشور دوري بود ابوبکر، عمر را خليفه کرد که هيچگونه رشته فاميلي با او نداشت حضرت عمر 6 نفر را نامزد خلافت کرد که دربين آنها علي و پسر عمه علي - زبير- هم بود و ديگران نيز کوچکترين رشته خويشاوندي با عمر نداشتند.

کسي گفت: پسرت را خليفه کن. عمر فرمود: خدا مرگت دهد! سوگند به خداوند قصد تو از اين سخن خوشنودي خداوند نيست! او زنش را نمي‌تواند اداره کند...

4- همانان که بگفته شيعه در همان روز اول وفات پيامبر در گردن جانشين او ريسمان انداختند و پهلوي دختر او شکستند بعد از آنکه پايه‌هاي حکومتشان مستحکم شد کار خود را با علي و فرزندانش تکميل نکردند.

آنها وقتي که امپراطوري فارس را از بين برده و نيمي از امپراطوري روم را نيز تحت تصرف داشتند نه فقط علي را نکشتند بلکه او را در صدر مجالس خود نشانده و از مشورت‌هاي گهر بارش استفاده مي‌کردند حقوق او و فرزندانش را از بيت المال بيش از ديگران قرار دادند.

حتي علي را جزء 6 نفري کردند که قرار بود خليفه بعدي را انتخاب کنند. و نزديک بود علي خليفه سوم شود. خلاصه اينکه باتحت نظر گرفتن عمر و ابوبکر عوض آنکه مدارکي دال بر مجرم بودن آنها بيابيم شواهد را دال بر بي‌گناهي آنها مي‌بينم پس افسر تحقيق مجبور است قبول کند که حادثه غديرخم افسانه‌اي است که دشمنان اسلام ساخته‌اند و همانطور که سابقه ابوبکر وعمر و عثمان پاک است و مابقي زندگي آنها نيز پاک‌تر است!

انگيزه جرم

بازجوها به انگيزه در حوادث اهميت زيادي مي‌دهند (انگيزه قتل چي بود؟) اين اولين سوالي است که دايما پس از يک حادثه قتل به ذهن کار آگاهان خطور مي‌كند آنها همواره سعي مي‌كنند که از روي انگيزه، قاتل را بيابند.

مثلاً پيره زني ثروتمند کشته مي‌شود و وارث نزديکي ندارد پليس فوراً شک مي‌كند که شايد طمع وارثان عجول، انگيزه قتل باشد زيرا آنها از اين قتل سود مي‌برند پس آنها را تحت نظر مي‌گيرد!.

بياييد ببينيم که انگيزه و هدف متهمان در حادثه غدير و يوم بيعت (روزي که به گردن علي ريسمان بستند و پهلوي فاطمه را شکستند) چه بود و چرا چنين کردند. شيعه مي‌گويد: مي‌خواستند علي را وادار به بيعت با ابوبکر نمايند.

حالا سوال اينجاست که بيعت گرفتن به اين روش سودمند بود يا ضرر داشت؟ اينرا هر کس مي‌داند که حکومت‌هاي نامشروع براي مشروعيت دادن به حکومت خويش انتخابات نمايشي براه مي‌اندازند. در بعضي جاها وقاحت به انداره‌اي است که کانديدها را دولت اول انتخاب مي‌كند بعد مردم راي مي‌دهند. جايي ديگر انتخابات، فقط يک کانديد دارد اما حتي چنين نظام‌هاي خود کامه‌اي نيز هرگز مردم را به زور و مستقيم و کشان کشان و طناب در گردن به صندوق‌هاي راي نمي‌برند. چون اين بر عکس هدف آنهاست. اين کشيدن کشيدن بطور کلي مشروعيت آنها را از بين مي‌برد و همان دو نخ آبروي باقيمانده را هم برباد مي‌دهد. بله، آنها از حربه‌هاي غير مستقيم استفاده مي‌كنند مثلاً با مهر زدن به شناسنامه، راي نداده‌ها را از عواقب بي‌مهر بودن شناسنامه بطور غير مستقيم مي‌ترسانند و مردم با دل ناخواسته در انتخابات شرکت مي‌كنند. اما هيچکس روش طناب در گردن انداختن و کشيدن را بکار نمي‌برد!.

اينکار به محبوبيت ابوبکر لطمهاي بي‌پايان مي‌زد! و محال ممکن بود که آنها با آن هوش وافر چنين روشي را بکار گيرند که نه قبل از آنها کسي بکار گرفته، نه بعد از آنها در تاريخ مانندش اتقاق افتاده.

پس چون سوژه داستان دروغ است و انگيزه وجود ندارد (بلکه عکس است) بنابراين خود داستان دروغ و نشانه کودني داستان‌سرايان است!.

چرا داستان‌هاي شيعه تا اين انداره از واقعيت بدور است!

اگر به کسي برنخورد جواب اين است که شنوندگان و باور کنندگان اين داستانها آدمهايي جاهل و نادان هستند و همين به جرات افسانه‌سرايان مي‌افزايد، براي روشن شدن بيشتر موضوع به واقعه زير توجه کنيد.

در سال 2000 ميلادي، دوستي بنام عبدالحق پيشم آمد و گفت: چه نشسته‌اي که خبر عجيبي دارم. چند ايراني پيرو پاتال از آمريکا آمده‌اند و در منطقه بالا نشين پيشاور خانه‌اي عاليشان گرفته‌اند و آنرا به مرکز دعوت مذهب بهايي تبديل کرده‌اند و در خانه آنها دو پليس به نگهباني ايستاده‌اند. و داخل خانه دختران ميني ژوپ پوش با چاي و شيريني از مهمانها يذيرايي مي‌كنند و دست هم مي‌دهند. عبدالحق گفت: به حکم اينکه اينان سوغات ايران تواند آيا از اين دين!! معلوماتي داري؟ گفتم: بله. گفت: بگو که فردا با آنها قرار ملاقات دارم. چند تضاد از مذ هب بهايي را برايش گفتم فردايش کتابي آورد که حاوي مکتوبات بهاء الله به اقوام و افراد مختلف بود تصادفي کتاب را باز کردم چشمم خورد به اين عنوان.

**نامه حضرت بهاء الله به مردم آذربايجان:**

او در آن، در نامه مردم آذربايجان را ساکنان اطراف رودخانه ارس خطاب کرده و آنها را به دين خود فرا خوانده، و نوشته بود: اي ساکنان! رود ارس، شما همان اصحاب الرس هستيد که ذکر شما در قرآن آمده ارس بوده که رس شده به من و دين من ايمان بياوريد. بهاءالله با اين فضل فروشي به آنها معلومات قرآني خود را به نمايش مي‌گذاشت. اما جالب اينجا بود که اصحاب الرس مثل قوم لوط مبغوض رب العالمين شده و از بين رفته‌اند.

و اين مناسب نيست که آدم وقتي قومي ‌را دعوت مي‌كند اينطور بگويد بهاءالله گويا نمي‌دانسته قوم رس رسول خود را تکذيب کرده بودند!.

حالا من به يکي بگويم: تو اجدادت قوم لوط بودند اين مقدمه خوبي براي دعوت نيست! و از آنجا که بهاء الله نامه خود را به لطف نوشته پس خواسته آذربايجاني‌ها به اين فخر کنند که نامشان در قرآن ذکر شده است!!.

اشتباه فاحش دوم بهاء الله در همين دو سطر اين بود که تشابه اسمي هر جا است اينکه بگويم رس يعني ارس پس مي‌شود لواساني‌ها را از قوم لوط و صالح آبادي‌ها را از قوم صالح و آباداني‌ها را از قوم عاد دانست!.

حالا نکته اينجاست با وجود گذشت 170 سال چرا بهاييان متوجه اشتباه بزرگ دجال خود نشده‌اند؟ جواب اين است بهايي اصلاً قرآن نمي‌داند، سوره حمد را نمي‌خواند چه برسد به قصه اصحاب الرس.

حالا سوال اينجاست که چرا حريف بهايي‌ها يعني اهل تشيع متوجه اين اشتباه و نکته ضعف بزرگ بهاييان نشده‌اند؟! جواب اين است که سطح آگاهي علماي شيعه به قرآن کم است و الا اگر کسي پيدا مي‌شد و مي‌گفت: آقا جان چه مي‌گويي؟! و ايراد به گوش بهايي‌ها مي‌رسيد، از خصوصيات مذهب آنها يکي اين است که فوراً آيه‌اي که خيلي خيط است را از کتاب خود برمي‌دارند البته بشرطيکه اشتباه را دريابند. و چون شيعه به آنها ايراد نگرفته! پس اين اشتباه فاحش هنوز نقل و نبات مجالس آنها و وسيله دعوتشان است.

اما همينکه خواستند خرافات خود را به مناطق سني‌نشين گسترش دهند در همان روز اول رسوا شدند. عين اين رفتار را علماي شيعه مي‌كنند چون مخاطبان آنها بي‌علم هستند. لذا داستان طناب بر گردن علي و کشيدن او به دار الخلافه و بيعت زورکي را ساخته‌اند.

اگر يکي پيدا شود و بگويد اين بيعت زورکي گرفتن که مشروعيت عمر و ابوبکر را بطور کلي از بين مي‌برد معقول نيست که آنها از اين روش استفاده کرده باشند. آنوقت شايد علماي شيعه در مجالس روضه‌خواني دست به عصاتر راه بروند و دروغ کمتر بگويند. يا حد اقل دروغهاي معقول‌تري بسازند!.

عملکرد و انگيزه طرفداران کودتا

حداقل شيعه شک ندارد که ابوبکر و عمر و چند نفر ديگر به تنهايي زورشان به علي نمي‌رسيد. شيعه اعتقاد دارد که علي به تنهايي حريف 1000 نفر بود. شيعه مي‌گويد: اکثريت قريب به اتفاق عوام با کودتاچيان همراه شدند! براي همين علي نتوانست حق خود را بگيرد يک بازجوي باهوش، سابقه طرفداران را مي‌بيند و آنها را مدتي تحت نظر مي‌گيرد تا دريابد که حقيقت چيست؟ با مطالعه زندگي عوام هم عصر رسول الله بازجو در مي‌آبد که آنها گوسفند وار دنباله روي حاکم نبودند. بلکه به تمام معني فرد فرد آنها اعمال و افکاري انقلابي داشتند! آنها در مکه به حضرت محمدص ايمان آوردند و ساليان سال شکنجه شديد، کافران مکه خللي بر اراده آنها وارد نساخت. آنها براي ايمان خود ارزشي بيشتر از جان خويش قائل بودند، ايمان آنها چي بود؟ اين بود که فرموده‌هاي رسول الله را به جان و دل مي‌پذيرفتند، به آنها گفت صبر کنيد کردند. فرمود: برويد حبشه رفتند. فرمود: برويد مدينه رفتند. فرمود: روزه بگيريد گرفتند. فرمود: شراب نخوريد نخوردند. فرمود ربا نگيريد نگرفتند. فرمود جهاد کنيد کردند!.

حالا اين چينين مردمي چرا بايد سابقه و مابقه زندگي خود را بخاطر يک دستور آسان رسول الله خراب کنند، براي آنها چه فرقي داشت که علي خليفه باشد يا ابوبکر؟ آنهايي‌كه از ابوجهل و ابولهب نترسيدند چرا بايد از عمر و ابوبکر و عثمان بترسند؟ به داستان‌سرايي شيعيان توجه کنيد مي‌گويند از عدالت علي مي‌ترسيدند، مگر علي از حضرت محمدص عادل‌تر بود؟ آنها که عدل محمدص را ديده و مزاياي آنرا لمس کرده بودند بايد که از عدالت علي بيشتر خوشحال مي‌شدند؟ اگر آنها دنبال ظالم بودند هرگز حضرت محمدص را رهبر خود نمي‌كردند. شايد هم بگويند عوام همچون ابوبکر و عمر از جادوگر مجهول الهويه مکه شنيده بودند که کار پيغمبر بالا مي‌گيرد.

اگر شيعه بگويد ما اين سخن را نمي‌گوييم پس ناچارند بپذيرند که ايمان اصحاب، ايماني راستين بود زيرا در وقت ضعف و دشواري اسلام ايمان آوردند. و مومن بودند، و مومن هرگز حق علي را نمي‌خورد و دوباره مرتد نمي‌شود، اگر افسانه‌سرايان شيعه نفع خود را در اين ببينند که بگويند عوام نيز چون ابوبکر و عثمان ايمان راستين نداشتند و به خاطر پيشگويي يک ساحر دور حضرت محمد جمع شدند در جواب مي‌گويم که چرا کافران مکه و منافقان و يهوديان مدينه به گفته‌هاي اين ساحر ايمان نياوردند، پس حرف شما اين است که آنها (منافقان، مشرکين يهوديان) مومن‌تر از صحابه بودند!.

ما مي‌گوييم ايمان به گفته‌هاي ساحر کفر، و تکذيب ساحر ايمان است! شما چه مي‌خواهيد بگوييد؟!.

ما تا آنجا که مي‌دانيم کافران و منافقان و يهوديان به اين سبب به حضرت محمدص ايمان نياوردند که ايشان را ساحر مي‌پنداشتند.

آيا منظور شيعه از ساحر مجهول الهويه مکه کيست؟!.

پس يک انقلابي براحتي و به آساني تن به خواسته نامشروع ابوبکر و عمر نمي‌داد و مدينه در روز غدير و روز بيعت پر بود از مرداني انقلابي!.

از اين گذشته اهالي مدينه (انصار) را از ياد نبريد. آنها با دعوت پيغمبر به شهر خود، با آتش بازي کردند دشمني شبه جزيره عرب را خريدند. بچه‌هاي خود را فداي دين محمدص کردند، آخر چه دليلي دارد که انصار مدينه در توطئه همدست ابوبکر شوند!؟ و زحمات خود را برباد دهند! براي آنها ابوبکر و علي فرقي با هم نداشتند هر دو مهاجر و قريشي بودند.

چرا بايد تا ديروز بچه‌هاي خود را قربان دستورهاي رسول الله کنند و امروز به خاطر هيچ و پوچ حرف پيامبر را زير پا بگذارند. اگر خودشان خلافت را تصاحب مي‌کردند باز هم يک چيزي!.

شيعه مي‌گويد: خلافت را از يک قريشي گرفتند به يک قريشي ديگر دادند. چرا؟ چرا؟ چرا؟ شيعه جواب ندارد.

اگر انصار فقط- انصار- از علي حمايت مي‌کردند و حکم پيامبر را اجرا مي‌نمودند عمر و ابوبکر چه مي‌توانستد بکنند، پس نتيجه اينکه داستان غدير افسانه محض است!

حالا عمل کرد انصار را بعد از واقعه غدير ببينيد بلافاصله بعد از وفات پيامبر شمشيرها را کشيد و سراسيمه به چهار طرف جهان رفتند اول مدعيان نبوت و مرتدان را از بين بردند بعد به سراغ دو ابرقدرت آن زمان يعني فارس و روم شتافتند قدم به قدم خونها دادند تا ابرقدرت فارس نابود و ابرقدرت روم نيمه جان شد.

براي چه عوام اول روز ايمان آوردند و سختي‌ها ديدند، و وسط روز با حادثه غدير ايمان خود را تباه کردند و بلافلاصه دوباره تا آخر عمر مطيع پيامبر باقي ماندند؟.

براي درک عمق دروغ بودن داستان غدير به مثال زير توجه کنيد:

تصور شهري پر از مسلمانان مومن را به ذهن خود راه دهيد تصور کنيد که اين مومنان دارند در يک روز گرم تابستان با دهان روزه مسجدي مي‌سازند تشنگي و گرسنگي و هراس از دشمن خوب آنها را آزار مي‌دهد ولي استقامت مي‌كنند، بعضي تاب نمي‌آورند و مي‌ميرند ولي روزه خود را افطار نمي‌کنند، ظهر مي‌شود باز نه چيزي مي‌خورند و نه دست از کار مي‌كشند، همچنان تا غروب آفتاب به کار ادامه مي‌دهند. حالا يک نفر اگر ادعا کند که من ديدم که همه اين مردم در ظهر، يک قطره آب در حلق خود ريختند آيا حرف او پذيرفتني است؟.

تا اين حد هم محتمل است که تا ظهر کار کنند و تشنگي و گرسنگي اراده ايشان را متزلزل کند و آب بخورند ولي چرا يک قطره؟ و چرا بعد از ظهر تا غروب آفتاب باز چيزي نمي‌خورند؟.

در اين داستان مردم همانا اصحاب محمدص هستند روزه ايمان آنهاست، اول صبح، آغاز ايمان، وقت غروب وقت مرگ آنها و ظهر، حادثه غدير خم به زعم شيعيان است. مسجد بناي دين اسلام است و اتهام زننده اهل تشيع است!.

حرف ما اين است کسيکه که يک قطره آب را به عمد خورده و روزه خود را باطل کند و پيشمان هم نشود و توبه هم نکند و کار خود را خوب بداند بعد از اين بايد که شراب بخورد نه اينکه روزه‌اش را ادامه دهد!.

اين اصحاب که براي فتح ايران و روم و مصر و يمن، متر به متر خون دادند آخر چرا بايد در وسط روز يک قطره آب بنوشند و باز روزه بگيرند و باز با جان خود بازي کنند؟!

اين حرف محال است که راست باشد حادثه غدير، واقعه شکسته شدن پهلوي فاطمه ناممکن است که درست باشد.

آخر براي اصحاب چه فرقي داشت که علي امير باشد يا ابوبکر؟ آن بيچاره‌ها را که ابوبکر از ثروت مالا مال نکرده بود آنها که به عيش و نوش مشغول نبودند و نشدند، شب و روز کارشان جنگ براي پيشبرد اسلام بوده آيا شيعه جنگ کرده؟ سختي جنگ مي‌داند يعني چه؟ پياده يا با اسب از مکه تا چين راه را با جنگ گشودن مي‌داند يعني چه؟.

به الله قسم عاقل اگرچه که تهمت بزند باز داستاني به اين مزخرفي نمي‌بافد.

و قسم به الله شنونده اگر کمي ‌بصيرت داشته باشد چنين داستان بي‌ارزشي را حقيقت نمي‌شمارد.

شيعه‌ها

وقتي به پليس گزارش مي‌رسد که فلان جا جرمي صورت گرفته! اگر آثار جرم ناپيدا باشد آنوقت کار آگاهان مسئله را از جنبه‌هاي مختلفي بررسي مي‌كنند و از جمله اينکه به شخصيت و زندگي گزارش دهنده نگاه، و در آينه زندگي او راست يا دروغ بودن خبر را حدس مي‌زنند.

در اين شکي نيست که از حادثه غدير خم و شکستن پهلوي فاطمه بيش از 1400 سال گذشته. و اين را نيز مي‌دانيم که در دانشکده‌هاي پليس به پليس‌ها مي‌گويند وقتي جرمي اتفاق افتاد پرونده بايد حداکثر 40 سال در جريان باشد، يعني اگر در 40 سال بزهکار پيدا نشد. پرونده مختومه مي‌شود زيرا به احتمال زياد بعد از 40 سال، قاتل ديگر خودش زنده نيست!.

پس امروز، بحث، بحث دعواي ابوبکر و علي نيست حقيقتاً دعوا بين شيعه و سني است، يک پليس باهوش بايد راه و روش زندگي شيعه و سني را زير ذره‌بين بگذارد و حقيقت را در يايد و طرف مقصر در دعوا را بشناسد!.

اگر ما به زندگي شيعه‌ها نگاه کنيم مي‌بينيم آنها به زبان طرفدار علي، اما عملاً از راه و روش علي متنفرند. ما براي اثبات مي‌توانيم هزار دليل بياوريم اما دو سه تا هم کافيست.

1- امروز شيعه کشوري دارد که توسط بالاترين مقامات مذهبي (آيات عظام!!) رهبري مي‌شود! با اين وجود عيد قربان فقط يک روز تعطيل است آنهم يک تعطيلي عادي مثل روز جمعه، ولي وقتي عيد مذهبي مجوسي‌ها فرا رسد چون عيد اجداد شيعه‌هاي ايران است، آن را 14 روز (اين روزها 15 روز) جشن مي‌گيرند! کفش و لباس نو مي‌خرند و مراسم گوناگوني اجرا مي‌كنند، آيا علي عيد قربان را جشن گرفته يا عيد نوروز را؟!

2- با آنکه امروز ايران توسط آيت الله‌هاي العظمي اداره مي‌شود و 27 سال از عمر حکومت آنها گذشته، باز ربا گرفتن و دادن رسماً آزاد است و در رسانه‌ها تبليغ مي‌شود بلکه دولت ملايان خود چنين مي‌كند!.

آيا شيعه مي‌تواند در حکومت 5 ساله علي يک مورد آزاد بودن ربا را نشان دهد! پيامبر ص فرمود که (گناه ربا 70 قسمت است و کوچکترين جزء آن مثل اين است که آدم با مادر خود همبستر شود).

3- جهاد شيعه هميشه پشت به کفار و رو به اهل قبله بوده. اگر اين درست نيست شيعه نقشه عالم اسلام را باز کند و از هزاران شهري که در آن مسلمانان زندگي مي‌كند يک شهر را نشان دهد که توسط شيعه‌ها فتح شده باشد! از دهلي تا قاهره از قسطنطنيه تا اصفهان از مشهد تا کابل از مغرب تا جاکارتا! همه جا را سني‌ها فتح کرده‌اند بعد شيعه آمده جهاد کرده اصفهان و تهران و طبرستان و طوس و شيراز را از چنگ سني‌ها بيرون کشيده، يک شهر را هم از دست کافران بيرون نکشيده!.

4- يک خصوصيت شيعه اين است که تسيلم فرامين قرآن نيست آنرا به دلخواه عوض مي‌كند، مثلاً قرآن صراحتاً مي‌گويد: مرد حق دارد زن نافرمان خود را (در مرحله‌اي از نافرماني) کتک بزند، شيعه يک روايت از امام صادق آورده که اين زدن بايد با نرمي و با چوب مسواک و با لطف!! باشد، يعني آيه را تمسخر و از معني تهي مي‌كنند همه کارشان همينطور است! نمي‌گويند اسلام را قبول نداريم نمي‌توانند آيه را از قرآن بردارند. پس به کمک روايات دروغين آنچنان تعبيري از آيه ارائه مي‌دهند که بر عکس است.(180) درجه مفهوم مخالف آيه را دين خود مي‌كنند، کتک زدن به نوازش لطيف تعبير مي‌شود.

شيعه اگر به گفته‌هايش نگاه نکينم و اگر عمل او را ملاک قرار دهيم مي‌بينيم که رفتارش خيلي مشکوک است.

مي‌دانم شيعه در دفاع از خود مي‌گويد که سني‌ها نيز خيلي کاستي‌ها دارند.

اما جواب ساده به اين مجادله اين است که اولا تو خود را با سني مقايسه نکن تو که سني را بر حق نمي‌داني خود را با علي مقايسه کن.

دوماً وقتي حاکم ‌كشوري يک عالم بزرگ سني باشد آيا ممکن است ميلاد مسيح را جشن بگيرند يا عيد نوروز را؟.

آيا ممکن است کسي جرات کند ربا بدهد يا بگيرد؟. فرق اين جاست! شما در طول تاريخ هر وقت قدرت در دست‌تان بود نيز قوانين اسلامي ‌را تمام و کمال پياده نکرديد. شما تحت رهبري ولي فقيه نيز نمي‌توانيد اسلام را اجرا کنيد چون در درون شما ايمان نيست و از کوزه همان برون تراود که در اوست، در کوزه قلب شما نزول و ربا و عيد مجوسي‌ها عزيز و خوب است، همان بيرون مي‌آيد.

و به اين خاطر از عمر نفرت داريد که دين مجوسي را همراه با عيد آنها از بين برد.

سني‌ها

يک طرف دعوا سني‌ها هستند پليس مجبور است از آنها هم تحقيق کند.

يک کارآگاه حاذق وقتي به سني‌ها نگاه کند مي‌بيند آنها هيچ دشمني با علي ندارند. سنيان همانقدر که ابوبکر و عثمان و عمر را دوست دارند علي را هم دارند.

اگر رهبران سني‌ها در گردن علي طناب مي‌انداختند و به جرم فتنه انگيزي به خانه‌اش حمله مي‌کردند بايد تا آخر او و فرزندانش را بد مي‌ديدند همانطور که از ابولهب و عبدالله بن ابي تنفر دارند.

ولي برعکس مي‌بينيم که سنيان به علي و اولاد او احترام بي‌مانندي دارند.

علماي سنيان به سني‌ها ياد داده‌اند که اگر خورشيد را دوست داريد شعاعش را نيز بايد دوست داشته باشيد.

اگر محمدص را دوست داريد اهل بيت را هم بايد دوست داشته باشيد و الا منافق هستيد. فقط فرق ما با شيعيان اين است که ما مي‌گوييم پيامبر يک بيت نداشته بلکه بيوت داشته و شيعه اين حرف ما را کفر مي‌داند در حاليکه دليل ما قرآن است: ﮋﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮊ. [الأحزاب: 53]. «اي ايمان آورندگان بدون اجازه داخل خانه‌هاي (بيوت) پيامبر نشويد.....». و ما اهل بيوت پيامبر را دوست داريم.

امام شافعي يک امام بزرگ سنيان در شعري مي‌گويد: اگر دوستي اهل بيت رفض است، انس و جن بداند که من رافضي هستم.

مقصود اينکه احترام امروزه ما به علي نشان از اين دارد که ايشان از اول هم محترم بودند. و در خيال هم کسي در گردن ايشان طناب نيانداخته! اين چگونه ممکن است که بلافاصله بعد از وفات پيامبر شکم دخترش را پاره کنند!؟.

اگر در تاريخ به اهل بيت ظلمي ‌شده (مثل قتل حسين) باز سنيان در آن دست نداشتند. سنيان به حسين گفتند در بازي‌هاي سياسي کوفيان شرکت نکند و از مدينه نرود.

شيعيان حسين را به کوفه بردند و در مقابل يزيد تنها گذاشتند!.

سنيان از هر دو (يزيد و شيعيان) به خاطر اين کار متنفرند. و حسين را سرور جوانان بهشت مي‌دانند.

سني‌ها احاديث فضيلت فاطمه را از زبان عايشه شنيده و نقل کرده‌اند.

پس ما سني‌ها علي را دوست داريم زيرا اکابر و بزرگان ما نسل در نسل به ما گفته‌اند که او آدم خيلي خوبي بوده. او از ده صحابه ممتاز و اول و برتر پيامبر و بهشتي است. به ما گفته‌اند که او در بين اين ده نفر هم جزء 4 نفر اول هستند.

هرگز به ما نگفته‌اند که در گردن علي طناب انداختيم چون حق به جانب بوديم و فتنه‌گري مي‌کرده.

ما در کتاب‌هاي خود چيزهاي خيلي عجيبي از حب اهل بيت ديده‌ايم که فقط يکي را براي مردم ناآگاه شيعه تعريف مي‌كنيم.

روزي عمر بن خطاب کسي را به دنبال حسين بن علي م فرستاد که بيا کارت دارم.

حسين رفت و در راه پسر عمر را ديد او گفت: کجا مي‌روي؟ گفت: اميرمومنين با من کار دارد.

ابن عمر گفت: آنقدر سرش شلوغ بود که مرا به مجلس راه نداد.

حسين برگشت فردايش عمر او را ديد. گله کرد که اي حسين ديروز چرا نيامدي گفت: اي امير، پسرت گفت که تو مشغول بکاري بودي و او را هم به مجلس راه ندادي، عمر دستهاي حسين را گرفت. و چند بار گفت: آيا تو مثل او هستي؟ آيا تو مثل او هستي؟.

اگر شيعه بگويد اين داستان دروغ است مختار است. ولي به هر حال بزرگان ما اينطور به ما ياد داده‌اند و به ما گفته‌اند که حسن و حسين از پسران ابوبکر و عمر افضل‌تر بوده‌اند. شيعه مختار است که بگويد دروغ است اما بهرحال ما اينطور ياد گرفته‌ايم، به بچه‌هاي خود نيز همين را ياد خواهيم داد!.

حالا اگر شيعه به زور مي‌خواهد ما را دشمن علي کند! پس خودش دوست علي نيست!.

بنابراين محال است که بزرگان ما حق علي را بخورند و بعد اين حرفها را به ما ياد بدهند، پس حديث غدير دروغ است.

پس کسي پهلوي فاطمه را نشکسته است! همه شواهد دلالت بر اين دارد که شيعه دروغ مي‌گويد و مجرم اصلي اوست.

**والسلام**